



## سید عباس درس از خودگذشتگی و ایثار به ملت‌های جهان آموخت...

تصاویری از خاطره به قلم سید حسن نصرالله

در خواستم را به او گفتم و او گفت: همین حالا برویم من قبلا او را ندیده بودم. با توجه به سیمای گندم گون او، ابتدا گمان کردم، یک شهروند عراقی

است، و سعی کردم با او با لهجه خاصی صحبت کنم ولی، او خندید و گفت: من از لبنان و از روستای نبی شیت در بقاع هستم...

به این ترتیب ما بدون وقت قبلی به خانه سید رفتیم و وقتی متوجه شد، سیدعباس آمده است به راحتی اجازه ورود به ما داد و ما در دفتر آقای صدر نشستیم و با تواضع و مهربانی تمام استقبال کرد. ایشان نامه را خواند و درباره لبنان و وضعیت فعالیت‌های اسلامی در آنجا از من پرسش‌هایی کرد و بعد رو کرد به سیدعباس و گفت: این سید (یعنی من) امانت من نزد شماست و شما مسئول تدریس و تربیت و بسر آوردن نیازهایش هستید و مقداری پول برای خرید لباس و کتاب و از این قبیل چیزها به سیدعباس داد و از آن پس سیدعباس سرپرست من شد و رابطه من با او همچون شاگردی در برابر استاد و فرزندی در برابر پدرش بود و این برای من که یک طلبه با سن پایین و در یک کشور دیگر و به دور از خانواده و فامیل بودم، امری طبیعی بود. خدا را گواه می‌گیرم که از آن زمان سید شهید با نهایت محبت و لطف، توجه خود را بر من باراند و هیچ وقت نگذاشت من حس کنم که او استاد و مهتر من است بلکه، همیشه روح برادری و خیرخواهی و دوستی را به من تلقین کرد و طی مدت شانزده سالی که ما با هم بودیم از او چیزهایی دریافتم و برداشت کردم که می‌توانم تصویر مختصری از شخصیت بزرگ او ارائه دهم:

### استاد با اخلاص

در حوزه علمیه رسم بر این بود که وقتی طلبه‌ای در درس یکی از استادان شرکت می‌کرد، استاد درس را تشریح می‌کرد و مفهوم موضوع کتاب مربوطه را برای شاگردان روشن می‌ساخت و کارش در همین جا تمام می‌شد و معلوم نبود که با شاگردانش مباحثه کند یا هر روز یا هر چند وقت یکبار از آنان امتحان بگیرد و یا حضور و غیاب آنها را پیگیری کند. تمام دغدغه برخی استادان استفاده علمی یک نفر از درس و جا انداختن معلومات و پرورش افکار و تعمیق نظرات مطرح شده درسی بود؛ بیش از اینکه بخواهد به پرورش و آموزش آنها بپردازد و از آن گذشته مشکل تعطیل هفتگی و تعطیل فصلی و تعطیلات به مناسبت‌های مختلف در این میان نیز بود، لذا از همان آغاز دوره تحصیلی تشکلی از تعدادی از طلبه‌ها درست شد که

روابط خاصی با سیدعباس داشتند و با ایشان درس مقدمات را آغاز کردیم و ایشان پیوسته از ما درس می‌پرسید و امتحان می‌گرفت و با توجه به سهل‌انگاری و بی‌مسئولیتی که در برخی جوانب در میان برخی طلبه‌ها وجود داشت، سید از ما می‌خواست در درس‌ها جدی باشیم و همیشه به ما سر می‌زد و پیگیر مشکلات شخصی ما بود و مدت‌های زیادی گذشت و ما هیچ تعطیلی نداشتیم حتی، در گرمای تابستان نجف ایشان برای ما علاوه بر جلسات عادی درس حوزوی، جلسات فرهنگی متنوعی برگزار می‌کرد و همیشه می‌گفت: باید برای به دوش کشیدن رسالت الهی و دفاع از آن در همه مواقع علمای لایقی باشیم و این فکر در همه دوره تحصیل و دروس حاکم بود.

### معلم و مربی

تا آنجا که به یاد دارم سید شهید، عباس موسوی برایمان کلاس اخلاق نمی‌گذاشت ولی، خودش استاد اخلاق به تمام معنای کلمه بود و در همه زمینه‌ها اعم از رفتار و برخورد و فداکاری و خستگی و محبتی که نسبت به ما داشت و به تقوا و تدین و پابندی علمی و اخلاقی شاگردان خیلی اهمیت می‌داد و واقعا آینه صادقی برای آنها بود و گاهی پنهانی خطاهایشان را به آنان گوشزد می‌کرد و بر ضرورت تصحیح رفتارشان تأکید می‌کرد و زمانی که امور پیچیده می‌شد دست آنان را می‌گرفت و به راه راست

**و خدا را گواه می‌گیرم که از آن زمان سید شهید با نهایت محبت و لطف، توجه خود را بر من باراند و هیچ وقت نگذاشت من حس کنم که او استاد و مهتر من است بلکه، همیشه روح برادری و خیرخواهی و دوستی را به من تلقین کرد و طی مدت شانزده سالی که ما با هم بودیم از او چیزهایی دریافتم و برداشت کردم که می‌توانم تصویر مختصری از شخصیت بزرگ او ارائه دهم.**

هدایت می‌کرد.

شهید سیدعباس به شدت به واجبات دینی و دوری از معصیت پایبند بود. او اهل عبادت و اقامه نماز شب و مداومت بر زیارت حرم امیر المومنین (ع) و دیگر بقاع متبرکه در عراق بود و پیوسته شاگردانش را به این شیوه تشویق می‌کرد حتی، ایشان در سال ۱۹۷۷ شاگردانش را به زیارت اربعین امام حسین (ع) برد. ایشان پای پیاده از نجف به کربلا رفتند در حالی که اوضاع آن زمان به راحتی اجازه

اندیشیدم چه چیزی درباره استاد شهیدم بنویسم، و چگونه بنویسم؟ شاید ارزش آنچه را که من می‌نویسم و دیگر برادرانم که با او همراه بوده‌اند و با او زندگی کرده‌اند و از نزدیک او را می‌شناسند، در آینده خواهند نوشت گواهی باشد، بر عظمت مردی که مربی، معلم، پیشوا، رهبر و سرمشق ما بوده است. و بالاخره سرور شهدای راه و جنبش جهادی ما بوده که امام امت خمینی بزرگ، و رهبر انقلاب و همه مجاهدان اسلام در سرتاسر جهان به آن افتخار می‌کنند.

بی‌تردید ابعاد شخصیت استاد شهید (ره) شایسته بررسی منطقی و موضوعی است. تا یک شخصیت مترقی و نمونه و درس‌هایی از خودگذشتگی و ایثار و فداکاری و پدری مهربان و شجاع و استوار و مقاوم و اسوه مجاهد، از کادر رهبری گرفته تا رزمندگان، معرفی گردد. من ترجیح دادم درباره استاد شهیدم به سبک ساده و روز شمار و بدور از پیچیدگی‌ها و تحلیل‌های کسالت‌آور بنویسم. تا سخنماند سخن قلبی دردمند باشد که از دل برخاسته است و بر دل می‌نشیند.

### آغاز آشنایی

در سپتامبر سال ۱۹۷۶ افتخار تشریف به نجف اشرف و پیوستن به حوزه علمیه آنجا را یافتیم و در میان طلبه‌های آنجا تنها یک دوست قدیمی داشتیم که شهید شیخ علی کریم (ره) نام داشت و من هر بار که به آنجا می‌رفتم چندین نامه برای علمای حوزه و در راس آنها امام شهید سیدمحمدباقر صدر با خود همراه داشتیم و در آن زمان اوضاع امنیتی و سیاسی آن شهید تا حدی دشوار بود و کسی که به دیدارش می‌رفت باید حساب همه چیز را می‌کرد.

کسی را جست‌وجو می‌کردم که نامه‌هایم را به امام شهید برساند و این کار به سرنوشت و زندگی من در شهر نجف مربوط می‌شد. در این هنگام دوستم شیخ علی به من گفت: من تو را با یکی از نزدیکانم و شاگردان مورد اطمینان ایشان آشنا می‌کنم و او حتما تو را به خانه شهید صدر خواهد برد و راهنمای من از همان اول در نجف شهید سیدعباس موسوی بود که در مقابل خانه‌اش با او ملاقات کردم و



افغانستان رفت و به شدت مجاهدان و جنبش های اسلامی دنیا را دوست می داشت و با جدیت برای ایجاد وحدت حقیقی ما بین مسلمانان تلاش می کرد و امیدوار بود که بتواند در همه صحنه ها و جبهه ها حاضر باشد. قلب و امید و آرمانش خیلی بزرگ تر از میزان امکانات و شرایط و عمر کوتاه او بود...

### با جنبش مقاومت اسلامی

اینجا منبر و محراب و عبادتگاه و مسجد او بود، به طوری که از او انسانی دیگر ساخته بود. مسئله مقاومت اسلامی همه دغدغه او بود، چگونه به آن کمک کند؟ چگونه این حرکت ادامه یابد؟ و چگونه گسترش داده شود؟ و چگونه فراگیر شود تا بتواند اسرائیل را ریشه کن کند؟ او برای مقاومت بیش از پیش فداکاری کرد و بالاخره خون خود را در راه آن ریخت تا الهام بخش و شاهد و شهید بماند.

### و بالاخره با خانواده

او پدری کامل و همسری است که معنی اسلام را در زندگی مشترک خود تجسم بخشید من نمی دانم درباره این زوج که با هم مشترکاً مسئولیت و مشکلات جهاد را از نبی شیت تا نجف و از آنجا به جنوب و نهایتاً در حبشیت و پایان همه خطاها در نبی شیت حمل کردند چه بگویم.

دستیابی به افتخار شهادت از سوی سید و همسرش ام یاسر دلیلی است کافی بر عظمت این زوج متعهد و مجاهد و عاشق خدا و مخلص در برابر یکتدیگر.

آقایم ابا یاسر، در اولین سالگرد شهادت هر چند که میان ما نیستی ولی، روح و راحت میان ما حضور قوی دارد و این راه توست که بیش از آنچه دوست داشتی با مردم پیوند خورد و حمل پرچم اسلام را تکمیل کرد و به تبلیغ اسلام پرداخت و از هیچ کس ترسید مگر خدا، چنانچه تو نیز چنین کردی. دل صهیونیست ها را پر از وحشت کرد و سرزمین جهاد را با خون شهید رنگین ساخت چنانچه خودت خواسته بودی و این خون توست که از آن مجاهدین و رزمندگان و مبلغان سر بر می آورند و این نسل ها هستند که از کودکی با عباس گویان نام تو را می برند و این سخنان توست که سرلوحه و شعار اصلی شده است که حتی، از زبان کودکان نیز شنیده می شود به راستی مرگ نتوانست تو را از دیده ها پنهان کند و تو تا ابد در بین ما هستی و آیا کسی هست که بتواند ما بین اسم تو و نام حزب جدایی بیافکند. ■



روح خود را فدای ایشان می کرد و درگاه امام را می بوسید و به اشاره ایشان سر فرمان فرود می آورد، چه رسد به کلمات یا دستورات ایشان.

این شیوه شهید سیدعباس بعد از رحلت امام نسبت به آقای خامنه ای حفظه الله به همین صورت بود و از نظر سیدعباس، رابطه با رهبری دینی، بر اساس اصول نظری و شرعی آشکاری استوار بود که در فکر رسوخ و در قلب ریشه می کرد و در پایبندی و سر سپردگی کامل نمایان می شد تا در نهایت امر به بزرگ ترین و عظیم ترین نوع شهادت در زیر پرچم یکی از اولیاء الله تعالی و نایب بر حق امام حجت (عج) منتهی شود.

### رفتار با مردم

سیدعباس مردم را دوست می داشت و نسبت به آنان اخلاص داشت. لذا از یک منبر به منبر دیگر و از روستایی به روستای دیگر می رفت و گویی خادم مردم بود که رنج های آنان را برطرف سازد و زخم های ایشان را التیام ببخشد. او یک فرد خاکی بود که همانند مردم زندگی می کرد و با زبان ساده آنان سخن می گفت و از الفاظ پیچیده در گویش خود دوری می کرد، همیشه با لبخند با مردم روبه رو می شد و از سر دوستی صادقانه آنان را در بر می گرفت، بزرگان را بزرگ می داشت و کودکان را احترام می کرد و بدون هیچ خستگی به آنان گوش می کرد و از رنج های مردم غمگین می شد و از خرسندی آنان خوشحال می شد. به قلب مردم نزدیک بود و در قلب ها جای داشت و حتی، مالک آنها بود. لذا مردم متقابلاً او را دوست می داشتند و نسبت به وی اخلاص داشتند.

ویژگی بارز سید به نظر من خاکی بودن و تواضع او بود که سیر عشق مردم را به او تفسیر می کرد به طوری که شهادت او فاجعه بزرگی برای آنها شد.

او در روزهای آخر که مسئولیت دبیرکلی حزب را بعهده گرفته بود، پیشنهاد خدمت به مردم و رسیدگی به امور آنان بود. او توانست با شخصیت ویژه و بارزی که داشت خط ارتباط عاطفی و فکری عمیقی ما بین حزب الله و اکثریت قریب به اتفاق شکنجه شدگان و پایمال شدگان و مستضعفان در لبنان برقرار کند.

### با مشکلات مسلمانان در دنیا

شهید سیدعباس نسبت به دردها و رنج ها و آرزوها و خواسته ها دیدی فراگیر و جهانی داشت و اخبار مسلمانان را در همه جا پیگیری می شد و با آنان ارتباط برقرار می کرد و بسیار می گفت: بیایید ببینیم چه باید بکنیم. وی در جبهه های نبرد حق علیه باطل در ایران جنگید و به پاکستان و کشمیر و

**شهید سیدعباس به شدت به واجبات دینی و دوری از معصیت پایبند بود. او اهل عبادت و اقامه نماز شب و مداومت بر زیارت حرم امیر المومنین (ع) و دیگر بقاع متبرکه در عراق بود و پیوسته شاگردانش را به این شیوه تشویق می کرد حتی، ایشان در سال ۱۹۷۷ می کرد حتی، ایشان را به زیارت اربعین امام حسین (ع) برد.**

چنین کاری را نمی داد و تا زمان شهادتش مرد دعا و گریه و نماز و شب زنده داری بود. او قلبی عاشق رسول خدا و خاندان پاکش در سینه داشت.

### عالم متعهد

سید شهید رسالت سخت امت را بر دوش داشت و از مشکلات مردم متالم می شد و همیشه به آینده اسلام فکر می کرد، علاقه اش به درس و تحصیل ریشه خانوادگی یا آرمان شخصی نداشت و انگیزه او تماماً تعهدی بود که در وجود خود حس می کرد. همیشه از حقوق کم خود مبلغی را کنار می گذاشت تا هر سال به شهرش بیاید و به تبلیغ عملی در محیط خود دست بزند و این هزینه ها را در حقیقت از نان خانواده و فرزندش کم می کرد و بعد از اتمام کارش سریعاً به مدرسه و نزد شاگردانش باز می گشت. لذا وقتی برای سرگرمی و استراحت نداشتند. به راستی زندگی ایشان سراسر جهاد و جدیت و پایمردی بود و از او به مرد خستگی ناپذیر تعبیر شده بود. لذا سعی کرد آن روحیه تعهد را به شاگردان و دوستانش از نجف گرفته تا بعلبک و در طول راه جهاد خونین تا شهادت تلقین کند.

### همراه با رهبری

از زمانی که در نجف اشرف با ایشان آشنا شدم، سید، شهید بزرگوار سیدمحمدباقر (ره) را امام و رهبر و مرجع خود قرار داده بود و رابطه ای عمیق بر پایه منتهای محبت و علاقه و اخلاص و از خود گذشتگی بی پایان با ایشان برقرار کرد. به طوری که خود را فراموش کرده بود.

بعد از اینکه خورشید وجود امام خمینی (ره) بر امت اسلامی ما طلوع کرد و مسلمانان با ایشان آشنا شدند شهید صدر همگان را به ذوب شدن در رهبری امام دعوت کرد همچنان که خود امام در اسلام ذوب شده بود و امام خمینی (ره) برای سیدعباس ولی امر و واجب الاطاعه شد. به طوری که